

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

بهناز جلالی پور، جبران پيله وری

۱۵ اکتوبر ۲۰۱۱

طناب پوسیده مهاجرت و چاه پناهندگی

"هر روز می‌کشتند یا مردامون را می‌بردند. یک باره بار زدیم زندگیمون را. ولایت به ولایت اومدیم. شب بود که ماشین چپ کرد و سرم اون زیر موند. چشم از همون موقع به زور می‌بینم. تازه به مرز که رسیدیم؛ ۴۰ روز توی اردوگاه زندانی بودیم. آزاد که شدیم، رفتیم مشهد. خب افغانستان امنیت نداشت که آواره کردیم خودمون را." نوربی بی ۶۵ ساله زمانی برای خودش در افغانستان حیات داشته است. همان هم شد خرج راه همه خانواده از دختر و پسرش گرفته تا نوه‌هایش. از خانهداری در افغانستان به پله‌شویی در ایران رسید. حالا دیگر ریه‌هایش به آب و وایتکس حساسیت دارند و کار را کنار گذاشته است.

مهاجرت اگر برای همه از روی جبر نباشد برای آنانی که از افغانستان به ایران آمده‌اند سراسر جبر بوده است. "سه ساله بودم که اومدیم، وضع طالبان و جنگ خیلی بد بود، چیزی برای خوردن نداشتیم، برای پدرم کار نبود.. " خانم حیدری کوچک تر از آن بوده که به یاد بیاورد.. ولی شنیده..

می‌گویند مهاجرت یعنی جابه جایی به میل خود برای ایجاد شرایط بهتر زندگی. اما داستان برای به اصطلاح مهاجران افغانی ما اینگونه نیست.. چرا که انتخاب دیگری نداشته اند. و می‌گویند پناهندگی یعنی جابه جایی برای کسب امنیت -از جنبه های مختلف- که شاید تعریف دقیق تری باشد برای افغانیان فعلی مقیم در ایران... سال‌های جنگ و حکومت طالبان چنان ترس در جان‌شان انداخته بود که بسیاری راهی مرزها شدند. آنها که به دین و مذهب مقیدتر بودند و دستشان تنگتر، راهی ایران شدند و برخی نیز به دیگر کشورها.

و اما پناه اینجا برای این پناهجویان چه بوده است؟

این افراد در کشور ما به مهاجری تعبیر شده اند که وظیفه زندگی خود را باید، باید، خود بر دوش بکشند؛ و پناهی برای آنها در کار نیست و گویا تنها وظیفه پذیرندگان ساماندهی است، از نوع صدور کارت اقامت!!! برخی کارت اقامت موقت دارند و گروهی دیگر بدون کارت زندگی می‌کنند.

سرپرستان هر خانواده می‌توانند برای اجازه کار، کارت موقت دریافت کنند که شش ماه نیز اعتبار دارد و مربوط به همان شهری است که از آن صادر شده است.

خانم "عاشورا" می گوید "کارت کارگری خودش پونصد هزار تومنه و فقط به شوهرم میدن. تازه اونم مربوط به شهریه که صادر شده. یعنی قم. تازه با این کارت خیلی از کارا رو نمیشه انجام داد"

این افراد پس از درخواست و پرداخت این هزینه می توانند کارت دریافت کنند؛ کارتی که فقط در همان شهری که از آن صادر شده اعتبار دارد البته این جدای از کارت اقامت برای اعضای خانواده است که برای یک خانواده ۷ نفره معادل سیصد و پنجاه تا چهارصد و پنجاه هزار تومان می شود. پناهیویان افغان که کارت برایشان صادر نشده در صورت برخورد با پولیس به مرز فرستاده شده و از آنجا راهی کشورشان می شوند. کودکان افغان حتی در صورتی که متولد ایران باشند؛ تنها با در اختیار داشتن این کارت اجازه تحصیل دارند. اما شرایط برای آنان که کارت ندارند؛ فقط اخراج است.

شوهر فاطمه هم دو بار مشمول همین وضعیت شده است. "کنار میدان ایستاده بود برای کارگری که گرفتنش و بردنش اردوگاه. یک بار اون قدر التماس کردم که دلشون سوخت و آزادش کردند. یک بار هم پانصد هزار تومان دادیم تا برش نگردونن افغانستان."

"۱۲ ساله اینجائیم هنوز شوهرم کارت نداره. چند سال پیش سر فلکه گرفتنش و رد مرزش کردن. تا یه سال تنها مونده بودم تا تونست دوباره قاچاقی برگرده" شاه بی بی اینها را می گوید و گله می کند: "فقط خودم و دختر بزرگم کارت داریم، به بقیه ندادن همش می پرسن شوهرت کجاس چون قاچاقی اومده مجبورم بگم افغانستانه، بهمون کارت نمی دن"

خانم حیدری اصلا دنبال کارت نرفته است "فایده ای نداره، فقط پول اضافه اس. من بچه هام همین جا (جمعیت دفاع) درس می خونن"

بچه های ضیاءگل کارت ندارند و در خیابان فال می فروشند و جوراب، به جای درس خواندن در مدرسه. خودش زمانی که یک ماهه حامله بوده، بیوه شده است. تا پیش از این که آسم بگیرد در خانه ها کار می کرده؛ اما حالا دیگر نمی تواند. دخترش آرایشگر شده اما به دلیل آن که افغان است به او هیچ مدرکی نمی دهند و اجازه کار هم ندارد. اکنون بی مزد کار می کند.

ضیاءگل: "۳۰۰ هزار تومان برای کارت داده ام. اول گفتند نیمه مهرماه [میزان] صادر می شود. بعد گفتند آبان [عقرب]؛ اما هنوز هیچ خبری نشده."

اعتبار کارت ها مربوط به محل صدور آنها است و مهاجران زندانی محل صدور کارتشان هستند. "برای رفت و آمد بین شهرها باید کارت تردد بگیریم و برای همان هم باید پول بدهیم." خانم عاشورا به یاد می آورد که: "یک بار شوهرم را گرفتند خواستم دنبال آزادیش برم ولی اگر می رفتم مرا هم می گرفتند. مجبور شدم تا قم برم کارت تردد بگیرم و برگردم. شب رسیدم و مأمور خیلی بهم توهین کرد که چرا از قم در اومدی و چرا شب اومدی. اما به آنها نگفتم در اینجا زندگی می کنم."

بار دیگر او را شب هنگام در جاده شمال از اتوبوس پیاده کرده اند.

"یک بار سفر فوری پیش آمد و فرصت دریافت کارت خروج را پیدا نکردیم. زمانی که در حال بازگشت به تهران بودیم در پولیس راه مأموران من و بچه هایم را پیاده کردند و گفتند برگردید. راننده دلش سوخت و قرار شد کمی جلوتر به بهانه خرابی اتوبوس منتظر ما شود و ما از زمین های اطراف و در تاریکی خود را به اتوبوس رساندیم." شاه بی بی و آمنه برای سرشماری به پایگاهی در شماره ۲ رفته اند. آمنه می گوید "یه برگه بهمون دادن روش

شماره نوشته شده. دیگه هیچی " شاه بی بی اضافه می کند " رفتیم گفتیم خوب حالا چی؟ بهمون کارت می دین؟ گفتن نه این برای این بود که بفهمیم چند تا افغانی تو ایران هست. وگرنه کاری نداریم باهاتون"

کارت‌های هر شهر به اساس سرشماری‌هایی که از افغان‌ها انجام می‌شود و ظرفیت و سهمیه آن شهر برای حضور پناهجویان صادر می‌شود.

اما "بچه که بودم بابامو گرفتن کارتشو قیچی کردن بردن سر مرز ولش کردن. تو مشهد خیلی اذیت می کردن، میومدن خونه هامون هرکی که بود تو خونه حتی اگه کارت داشتیم بار می زدن می بردن سر مرز" اینطور که خانم عاشورا می گوید این کارت ها هم بی اعتباری های خودش را دارد.

کارت‌های شش ماهه این اجازه را به افغان‌ها می‌دهد تا فرزندانشان تحصیل کنند.

بچه‌های فرشته را از مدرسه اخراج کرده‌اند؛ زیرا توان پرداخت ۱۲۰ هزار تومان برای دریافت کارت را نداشته است. بچه‌های برادرش هم اجازه تحصیل ندارند؛ چرا که کارت اقامتشان مربوط به ورامین است و خودشان در تهران زندگی می‌کنند.

"جوری با دخترم رفتار می کنن تو مدرسه انگار آدم کشته" خانم عاشورا عقیده دارد حتی کسانی بچه هائی هم که کارت دارند بسته به نظر لطف مدیر ثبت نام می شوند: "ثبت نام بچه ها بستگی به مدیر دارد، گاهی ثبت نام می کنن، گاهی هم فریاد می زنند، تحقیر می کنند.. کلا ثبت نام بچه ها موقت است"

خانم عاشورا صبح‌ها دلشوره دخترش را دارد و بعد از ظهرها هم پسرش را. هر لحظه منتظر است که آنها را از مدرسه بازگردانند.

زمانی درهای ایران بازتر بود برای افغان‌ها. هم جنگ بود و الزام به حمایت از پناهجویان و هم ایران راه توسعه را در پیش گرفته بود و بازار کارگرانش گرم بود. ساختمان‌ها در ایران بالا رفتند با کارگران افغان؛ اما سهم آنان از همه این کار جز حاشیه نشینی چیزی نشد. حتی آنان که دیگر متولد همین خاک هستند و صاحب فرزند؛ باز همان مثلا مهاجرانی هستند که بودند. مهر مهاجرت از خون به این افراد منتقل می شود.. بی آنکه هرگز مهاجرتی کرده باشند...

"در تمام دنیا هر جا بچه مهاجری به دنیا میاد هویت دار میشه. تنها توی ایران این مسأله وجود داره و ما اقامت نمی گیریم حتی با اینکه اینجا به دنیا اومدیم" خانم عاشورا، متولد مشهد و بزرگ شده ایران است. کارت او از قم صادر شده و اکنون در تهران زندگی می‌کند. زندگی غیرقانونی. او و خواهرش از طریق کلاس‌هایی که سازمان ملل تشکیل داده توانسته‌اند یکی معلم و دیگری ماما شوند؛ اما تنها می‌توانند در مراکز خصوصی کار کنند. برای آنان سهم از آب و خاک ایران معنا ندارد. در ایران ملیت به اساس خاک منتقل نمی‌شود.. در کشوری به دنیا می‌آئی ولی اهل آن نخواهی بود و بر هیچ چیز آن حقی نخواهی داشت. به اساس قانون ایران، اتباع خارجی نمی‌توانند ملک یا خودروی به نام خود داشته باشند. "اگر خونه بخریم باید به اسم یکی دیگه باشه که قبولش داریم. و ازش یه نوشته می‌گیریم که ملک مال ماست. ولی باز هم ممکنه آدما سوءاستفاده کنن. عموم ماشین خریده بود و به اسم یکی دیگه سند زده بود. اما بعدا یارو دبه کرد و هنوز درگیرن ولی نتیجه نگرفتند" "سامان" خودش متولد ایران است، پدرش پیش از انقلاب به ایران آمده و شناسنامه دارد اما "پائین شناسنامه نوشته که افغانی هستیم که بیمه و هیچ خدماتی بهمون ندن. و چیزی رو نتونیم به اسم خودمون بزنینم. تازه از کارت گرون تره. چون بابام باید تند تند پاسپورتشو تمدید کنه که پولش بیشتره"

خانم عاشورا هم می گوید که "برادرم الکترونیک قبول شد ثبت نامش نکردن، پاسپورت از افغانستان می خواستن. نداشت.. از لحاظ روانی خیلی آسیب دید"

فاطمه و خانواده چهارنفره اش چشم امید به بازار کارگری ایران داشتند. برای همین ۵ سال قبل علی رغم آن که جنگ تمام شده بود، کوچ کردند. آن موقع ۲۵ ساله بوده است. زمانی عزمش جزم شده که دیده کارمزد برادر بنایش طلا می شود بر دست و گردن همسرش؛ اما حالا همه مزد شوهر کارگرش می شود اجاره خانه و لقمه ای نان. خانم عاشورا می گوید: "امسال تابستان در مشهد در بخشنامه ای از اداره اتباع خارجی اعلام شد که کسانی که ملکی یا خودروی در آنجا دارند طی مدتی مقرر ملزم به فروش هستند و پس از پایان مدت تعیینی ملک به تصرف دولت ایران در خواهد آمد."

حسین هم همسن سامان است. پدرش بچه بوده که به ایران آمده و اینجا ازدواج کرده است. سال قبل موتورش را پولیس متوقف و او را ۱۰ هزار تومان جریمه کرد؛ اما زمانی که کارت افغانش را دیده است؛ جریمه اش را به ۲۵ هزار تومان افزایش داده است.

حسین گله می کند از قانون ایران که علی رغم سال ها زندگی هنوز هیچ حقی ندارند. می گوید: "یکی از جوانان فامیل به سویدن رفته و اکنون اقامت آنجا را گرفته و در حال تحصیل است؛ اما ما این امکان را نداریم؛ مگر در دانشگاه های غیر دولتی."

زمانی جنگ بود و ناامنی؛ اما اکنون به نظر ساده نگران، شرایط افغانستان تثبیت شده است و در نتیجه دولت ایران نیز مصر به خروج پناهجویان. شاه بی بی از کمک های دولت برای کسانی که می خواهند برگردند حرف می زند: "اگر بخوایم برگردیم به ذره خورده ریز و ۱۰۰ دلار به هر نفر می دهند دم مرز" اما این صد دلار فقط کرایه راه می شود "به پول افغانستان میشه ۴۵۰۰ تا در صورتیکه خرج زندگی اونجا ماهی ۶-۷ هزار تا میشه" خانم عاشورا اطلاعات دقیق تری دارد: "کمکی که سر مرز برای برگشت به افغانستان می کنن از طرف سازمان ملله، خود ایران کمکی نمی کنه.. دو کیسه آرد و اینجور چیزا.. تازه برای اونائی که کارت دارن"

با این وجود اکثر آنها رفته اند و هر چند این خروج منجر به از دست دادن کارت اقامتشان شده؛ اما ماندگار نشده اند و یک بار دیگر و به صورت قاچاق مجبور به بازگشت شده اند. خانم حیدری سه ساله بوده که به ایران آمده اند، اما ۵ سال پیش و با داشتن دو بچه تصمیم به بازگشت به افغانستان گرفته است، "دو سال موندم ولی خیلی بد بود.. کار نبود، خرج گرون بود، زن ها نمی تونستن هیچ کاری بکنن، تا این که زمستون دو سال پیش که به عالمه بچه از سرما یخ زدن ترسیدیم بالاخره و مجبوری برگشتیم"

اما برخی حتی فکر بازگشت به افغانستان را هم نکرده اند...

ضیاء گل، می گوید: "در اینجا نان خالی داریم برای خوردن؛ اما آنجا همین هم نیست یا خانه ای هست برای تمیز کردن؛ اما در افغانستان کجا کار کنیم؟"

حسین می گوید: "اگر هر چه داریم بفروشیم می شود خرج راهمان و به افغانستان که رسیدیم باید از صفر شروع کنیم."

شفیقه می گوید: "شوهرم اینجا نان خشک جمع می کند؛ در افغانستان همین کار را هم نخواهیم داشت."

خانم عاشورا می گوید: "برادرم در کابل زندگی می کند. می گوید اگر می خواهید راحت تر زندگی کنید برگردید؛ اما اگر می خواهید بچه هایتان تحصیل کنند و آینده داشته باشند؛ بمانید. ما هم از اول اینجا زندگی کرده و بزرگ شده ایم. بچه ها حاضر نیستند بیایند."

فاطمه اما شوهرش چنان از زندگی قاچاقی اینجا خسته و کلافه شده است که گفته همین روزها برمی‌گردد افغانستان. زندگی پناهجویان افغان چه آنانی که کارت دارند و چه آنان که غیرقانونی زندگی می‌کنند چندان تفاوتی با هم ندارد. همه آنان تنها می‌توانند کارگر باشند که آن هم فصلی است و در پائیز و زمستان بی‌رونق و برای کارت‌دارها این فصول ضرر هم محسوب می‌شود؛ چرا که هزینه صدور کارت را می‌دهند؛ اما امکان کار برایشان نیست. حقوقشان هم نسبت به کارگران ایرانی گاه پائین‌تر است و حتی همین حقوق نیز گاهی به دلیل افغان بودنشان پرداخت نمی‌شود. حقوق ناچیز کارگری که گاهی با کار چند نفره جمع می‌شد تنها کفاف خرج ساده یک ماه و دریافت کارت‌های شش ماهه و اجاره خانه را می‌داده؛ از اکنون آنان را نگران کرده که اگر یارانه‌ها حذف شود؛ چطور همین نان ساده را بخرند. و تازه حتی از همان بهره‌ظاهری ناچیز مردم از حذف یارانه‌ها که ماهانه واریز خواهد شد هم سهمی نمی‌برند.. فرشته از اکنون نگران است که شوهرش با وانت اجاره‌ای چطور هم پول بنزین آزاد را بدهد و هم کرایه خانه را و اجاره وانت را. شاه بی بی نگران است: "۱۲ سال اینجا زندگی کردیم بی هیچ پس اندازی.. فقط خرج زندگی در آوردیم اگر همین هم دیگر در نیاید که کاری نمی‌توانیم بکنیم" پناهجوی افغانی که از پناه جستن فقط تلاش ناگزیری برای ادامه حیات را به چنگ گرفته دلخوش نانی برای خوردن است، که شاید دیگر....

یادداشت:

ما این مصاحبه را روی دلایل آتی به همان زبان گفتار مروج در ایران نشر نمودیم:

۱- مصاحبه کنندگان دوستانی اند از ایران، که می‌خواهند خلاف جریان حاکم شنا نموده، با صمیمیت به پناهجویان و پناهندگان افغان کمک نمایند.

۲- تمام آنهایی که با آنها مصاحبه صورت گرفته، یا به دلیل اقامت طولانی در ایران لهجه خود را از دست داده اند، یا به دلیل آن که از کودکی در ایران زندگی نموده و در واقع با همان لهجه بزرگ شده اند و از همه مهمتر، عده زیادی از افغانها به منظور گریز از پی گرد پولیس و تحقیر عناصر فاشیست در جریان زندگی روز مره، ناگزیر بوده اند تا لهجه خود را تغییر دهند تا در اولین فرصت شناخته نشوند و از اخراج و تحقیر در امان بمانند؛ لذا وقتی صحبت می‌نمایند، لهجه فارسی ایران را دارند.

و اما آنچه به اهمیت این گزارش می‌افزاید، سیاست های اداره مستعمراتی کابل در قبال میلیونها پناهنده افغان در خارج از کشور می‌باشد. چه در حالی که کشور که ملکیت جمعی تمام باشندگان آن است روز تا روز تا گلو در زیر قرض گور می‌شود، از آنجائی که اداره مستعمراتی فقط در جهت تحکیم مناسبات استعماری و حفظ منافع اقلیت انقیاد طلب و مزدور گام می‌گذارد و کمترین توجهی به حال مردم افغانستان ندارد، زندگی باشندگان آن سیر قهقرائی را پیموده و نهایت این سراشیب در موجودیت نیروهای اشغالگر و اداره مستعمراتی و حاکمیت ارتجاعی می‌تواند به جز تزئید سیاهروزی چیز دیگری باشد.

اداره پورتال AA-AA